

آشنایی با یک مترجم

ساناز فلاح فرد

به کوشش شجاع نی نوا

نی نوا: خانم فلاح فرد! قبل از هرچیز شمه‌ای از احوال خودتان بگویید.

فلاح فرد: متولد ۶۲ در تهران، مترجم زبان فرانسه، گاهی هم بازیگر، گاهی هم راهنمای گردشگران فرانسوی و ترکیه‌ای، فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی مترجمی زبان فرانسه از دانشگاه آزاد، شیفته تئاتر و سینما و البته زبان زیبای فرانسوی و همچنین مترجم گروه‌های تئاتری و سینمایی و هنری در جشنواره‌های بین‌المللی و نشست‌های تخصصی.

نی نوا: چطور شد وارد وادی ترجمه شدید و چه کارهایی را تا به حال ترجمه کرده‌اید؟

فلاح فرد: من با هدفی ازپیش تعیین شده وارد دانشگاه شدم و در رشته مترجمی زبان فرانسه به تحصیل پرداختم و از نتیجه بسیار خرسندم. هدف من چیزی نبود جز ترجمه نمایشنامه، فیلم و کتاب‌های نظری تئاتر و سینما! در دبیرستان در رشته تجربی درس خواندم و چون فرزند اول خانواده هستم، قاعدتاً پدر و مادرم آرزوهای فراوانی برایم داشتند، از جمله پزشک شدن! یک سال به خاطر آنها در کنکور پزشکی شرکت کردم و واضح است که رتبه جالبی نیاوردم، چراکه از کودکی شیفته هنر بودم. سال دوم هم تا یک ماه قبل از کنکور برای پزشکی خواندم، ولی یک روز با خودم خلوت کردم و گفتم بهتر است خودم را گول نزنم و آینده‌ام را طوری بسازم که برایم لذت بخش است. بنابراین، در عرض یک ماه زبان تخصصی انگلیسی کار کردم و کنکور قبول شدم. یکی از سرگرمی‌های دوران نوجوانی من این بود که پول‌های توجیبی‌ام را جمع کنم و پدرم را متقاعد کنم مرا به تئاتر بزرگسالان ببرد! مثلاً سال ۱۳۷۶، در سن ۱۴ سالگی، با اصرار من به دیدن نمایش «چیزی شبیه زندگی» نوشته و کارگردانی مرحوم «حسین پناهی» به تالار اصلی «تئاترشهر» رفتیم. اولین تئاتر حرفه‌ای عمرم را آنجا دیدم و همان‌جا بود که بیش ازپیش فهمیدم شیفته تئاترم! از طرفی، هم‌زمان وقتی در کتاب ادبیات مقطع راهنمایی، زندگی‌نامه اساتیدی چون «باستانی پاریزی»،

«جمالزاده» و... را می‌خواندیم، نمی‌دانم چرا در من این حس به وجود آمد که باید حتماً زبان فرانسه بخوانم! حس می‌گفت که این زبان مرا در رسیدن به هدفم بهتر یاری خواهد کرد. همان‌طور هم شد. هرچند راه بسیاری پیش‌رو دارم و هنوز به‌طور کامل به آنچه می‌خواهم نرسیده‌ام ولی خیالم راحت است که در مسیر موردعلاقه‌ام قدم برمی‌دارم و این برایم رضایت‌بخش است. زمانی که دانشجوی بودم، همیشه به دنبال کسب تجربه در ترجمه نمایش‌نامه و فیلم‌نامه و دیالوگ‌نویسی بودم. استادی داشتیم به نام خانم قائم‌مقامی که ترجمه رمان و نمایش‌نامه به ما تدریس می‌کردند. هرچه به‌دستم می‌رسید ترجمه می‌کردم و به‌عنوان نمونه برایشان می‌بردم که راهنمایی‌ام بکنند. همیشه هم با دانشجویان تئاتر در ارتباط بوده و هستم و این موضوع باعث شده تجربیات ارزشمندی در کار ترجمه پیدا کنم. با این توضیحی که دادم، می‌توانید حدس بزنید که تمرکز من در ترجمه بر آثار نمایشی و سینمایی است. به‌طور مثال، دبیر یک مجموعهٔ درام معاصر فرانسوی در انتشارات «علمی و فرهنگی» بودم و سی عنوان از بهترین آثار معاصر را انتخاب کردم و با همکاری چند تن از دوستان و مترجمان زبان فرانسه آن‌ها را ترجمه کردیم و تاکنون هفت عنوان از آن‌ها به‌چاپ رسیده‌اند که از این میان سه عنوان هم به روی صحنه رفته و یا نمایش‌نامه‌خوانی شدند و متقاضی شرکت در جشنواره‌های مختلف تئاتری هستند. از جمله نمایش‌های «پدر»، «آگه بمیری» و «دروغ» نوشتهٔ «فلوریان زلر». در این میان، رمان و گاهی کتاب کودک هم ترجمه می‌کنم. از میان رمان‌هایی که ترجمه کرده‌ام، «خاطرات» و «شارلوت» نوشتهٔ «دوید فوئنکینوس» را خیلی دوست دارم. از میان کتاب‌های کودک هم، «پیانوی شرقی» نوشته و طراحی «زینا ابی‌راشد» برایم بسیار جذاب است. «زینا»، دی ماه ۹۶ به ایران آمد و از نزدیک همدیگر را ملاقات کردیم و نسخه‌ای از همین کتاب را با امضای طراحی شده خود به من هدیه داد که برایم بسیار ارزشمند است.

نی‌نوا: معیارهای شخصی شما برای انتخاب کتاب کدام است؟ چه تضمینی وجود دارد که خواننده‌ها با شما هم‌سلیقه باشند و از خواندن کتاب‌هایی که شما پسندیده‌اید لذت ببرند؟

فلاح‌فرد: معیار انتخاب کتاب نزد هر شخص کاملاً متفاوت است. به‌نظرم کم‌تر پیش می‌آید که معیار مشترکی وجود داشته باشد، اما آنچه چند سالی است به‌شدت آزارم می‌دهد، ظهور ناگهانی مترجم‌هایی است که نامشان فقط یک یا دوبار شنیده و دیده می‌شود، آن هم روی آثار زرد و پرفروش و دیگر نه آن‌ها را می‌بینیم و نه از آن‌ها خبر یا مصاحبه‌ای در میان

است. این کمی نگران‌کننده است، چراکه بعضاً شاهد ترجمه‌های سرسری و غیراصولی هستیم و مشخص است که این‌گونه ترجمه‌ها سطح انتظارات و سواد مخاطب را نیز به‌مرور پایین می‌آورد.

معیارهای شخصی من معمولاً این‌ها هستند: معرفی نویسنده‌های جدید که حرفی برای گفتن داشته باشند و نه این که صرفاً بخواهم برای پُر کردن رزومه یا کسب درآمد، هرچیزی ترجمه بکنم. انتخاب اثری که خیلی هم محلی نباشد و مخاطب را مجبور نکند برای دانستن مطالب مدام به پاورقی مراجعه بکند (مگر این که یک اثر محلی به‌شدت تأثیرگذار باشد که در این صورت به سراغش خواهم رفت). تمام تلاش من این است که آثار زرد ترجمه نکنم و توانش را هم داده‌ام. چراکه به‌خصوص ادبیات معاصر فرانسه کم‌تر شناخته شده است و معرفی نویسنده‌های جدید خطر بالایی دارد و معمولاً زمان زیادی باید صرف بشود تا این‌گونه آثار دیده و شناخته بشوند.

در دنیای ذوق و سلیقه، معمولاً تضمینی وجود ندارد. هراثر مخاطب خاص خود را جذب می‌کند. همان‌طور که گفتم، زیاد در پی این نیستم که برای راضی نگه‌داشتن خیل مخاطب، هرچیزی ترجمه بکنم. چراکه یکی از رسالت‌های مترجم، ایجاد جریان فکری، تلنگرزدن و حتی تغییر شیوه نگرش مخاطب است. بنابراین، خوب است که گاهی هم چیزهایی ترجمه بکنیم که مخاطب در نگاه اول دوست نداشته باشد و بعدها تأثیر بگذارد. در طول زمان همه‌چیز تغییر می‌کند و سلیقه مخاطب نیز مستثنی نیست. اگر مترجم بتواند کمی زودتر از مخاطب و جلوتر از او حرکت بکند، هرچند که بی‌شک اذیت خواهد شد و ممکن است در طولانی‌مدت مخاطب خود را بیابد ولی به‌نظرم کاملاً ارزشش را دارد.

نی‌نوا: نظرتان درباره لزوم معرفی نویسنده‌های جدید چیست؟ در همین رابطه، فکر می‌کنید دلیل اصلی وجود ترجمه‌های مختلف از یک کتاب در بازار نشر چه چیزی می‌تواند باشد؟ خواننده‌ای که با زبان اصلی کتاب آشنایی ندارد، چه‌گونه می‌تواند ترجمه بهتر را تشخیص دهد؟

فلاح فرد: همان‌طور که دنیا هر لحظه در حال پیشرفت است، معرفی نویسنده‌های ناشناخته هم نوعی پیشرفت ادبی محسوب می‌شود. ما حق نداریم درجا بزنیم! اگر قرار باشد فقط آثار کلاسیک قرن نوزده و بیست ترجمه بکنیم یعنی مرگ زود هنگام. باید با زمانه و جریان ادبی دنیا همگام بشویم. این رسالت ماست. حال هم که زمین به دهکده‌ای جهانی تبدیل شده و به واسطه اینترنت می‌توانیم به راحتی ارتباط بگیریم، این مسئولیت مهم‌تر شده است. مثلاً من قبل از ترجمه هراثری که انتخاب می‌کنم، هرطور شده نویسنده را می‌یابم و با هم گپ

می‌زنیم. تمام نویسنده‌هایی که آثارشان را ترجمه کرده‌ام، دوستان من هستند و با هم در ارتباط هستیم. از همه آن‌ها کتاب‌هایشان را با امضای خودشان دارم. این تلاش من همیشه برای نویسنده‌های آن‌سوی مرزها جالب بوده است چون تصورات مبهمی در مورد ایران دارند و من همیشه سعی دارم ذهن آن‌ها را نسبت به ایران روشن بکنم. این قدرت ادبیات است. خیلی لذت دارد که پایه‌پای ادبیات جهان پیش برویم. اما این که به یک‌باره، شاهد عرضه چندین ترجمه هم‌زمان از یک اثر هستیم، آن هم با ترجمه‌های نوعاً شتاب‌زده و پرغلط، یعنی یک جای کار می‌لنگد و این اصلاً خوشایند نیست. این یعنی ما به تنها چیزی که فکر می‌کنیم میزان فروش است و کیفیت را فدای کمیت کرده‌ایم. یعنی کتاب هم جایگاه فرهنگی خود را کاملاً از دست داده و به یک محصول تجاری تبدیل شده است. یعنی حاضر هستیم صدها تُن کاغذ را حرام بکنیم و اثری تحویل بدهیم که صرفاً بگوییم با دنیا همگام بوده‌ایم. این اصلاً برایم قابل قبول نیست. احساس می‌کنم در چند سال اخیر، ناشرها و مترجم‌ها در دوری باطل گرفتار شده‌اند. ما داریم خود را نابود می‌کنیم. این نوعی خودکشی است. با این کار نمی‌گذاریم خود مترجم و مخاطب اثری را مزه‌مزه بکند و به‌مرور با آن همراه بشود، از آن لذت ببرد، در جان‌ش رسوب بکند و تأثیرش را روی زندگی‌اش ببیند. فقط کپسول‌های فشرده‌شده‌ای تحویل مخاطب می‌دهیم با روکشی که رویش نوشته شده است: برنده جایزه فلان، پرفروش‌ترین کتاب فلان و... مترجم هم صبح و شب و باشتاب درحال ترجمه است که از دیگران عقب نماند! درحالی که در این میان از یک‌چیز دیگر هم غافل می‌شویم؛ این که تمام آثاری که جایزه می‌گیرند یا پرفروش هستند، الزاماً در هر جغرافیایی همان تأثیر را ندارند. پس، بی‌توجهی به این نکات و عرضه شتاب‌زده این محصولات در بازار، اغلب آشفتگی به وجود می‌آورد و باعث بی‌اعتمادی مخاطب می‌شود. بماند که مترجم نیز فرسوده شده و مانند یک جنس تاریخ‌مصرف‌دار، پس از مدتی از دور خارج می‌شود.

نی‌نوا: مترجم برای این که روح اثری را به درستی منتقل کند علاوه بر آشنایی با زبان متن یا معانی کلمات چه چیزهایی باید بداند؟

فلاح‌فرد: شما برای این که بتوانید مترجمی حرفه‌ای بشوید، باید علاوه بر این که زبان یک ملت را بفهمید، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی بدانید. باید فرهنگ، سیاست و اقتصاد آن ملت را نیز بشناسید. این امر هم به چند طریق امکان‌پذیر است. یا مطالعه بسیار دارید و اخبار روز

آن ملت را دنبال می‌کنید و دوستانی با همان ملیت دارید که در شناخت این‌ها به شما کمک می‌کنند، یا به آن کشور سفر کرده‌اید و یا در آن زندگی می‌کنید. به‌هرحال، وقتی به هرطریقی در جریان اتفاقات روز و سبک زندگی آن‌ها قرار بگیرید، بی‌شک خیلی راحت‌تر و درست‌تر موقعیت را درک خواهید کرد. اما مهم‌تر از همه این‌ها، شخصیت‌شناسی است. اگر بتوانید شخصیتی را که نویسنده پرداخته به‌درستی درک بکنید، قطعاً در ترجمه و انتقال احساس او نیز موفق خواهید بود.

نی‌نوا: آیا جایز است مثلاً ضرب‌المثل فارسی «با یک تیر دو نشان زدن» را جایگزین ضرب‌المثل فرانسوی «دو پرنده را با یک سنگ شکار کردن» (Faire d'une pierre deux coups) یا بهتر است که چنین مواردی در پاورقی بیابند؟ در بین مترجم‌های جوان و به‌قولی امروزی گاهی دیده می‌شود که به‌سمت زبان مخفی هم می‌روند. این شیوه را چه‌گونه می‌بینید؟

فلاح‌فرد: من به زبان ترکی استانبولی هم تسلط کامل دارم. آن‌ها هم ضرب‌المثل‌هایی دارند که دقیقاً مثل ضرب‌المثل‌های فارسی نیستند ولی هردو می‌خواهند یک مفهوم را برسانند. بنابراین در این موارد، به‌نظرم صحیح است که معادل فارسی آن‌ها و آنچه را که برای مخاطب فارسی‌زبان آشنا است بنویسیم و از نوشتن پاورقی پرهیز بکنیم. وقتی معادل فارسی‌اش وجود دارد چرا بیراهه برویم و مخاطب را گیج بکنیم؟ استفاده از زبان مخفی هم باز بستگی به متن اصلی دارد. وقتی دو جوان معاصر فرانسوی، با زبان مخفی یا محاوره و به سبک خود حرف می‌زنند، من مترجم نمی‌توانم با لحن ادبی گفت‌وگویی آن‌ها را ترجمه بکنم. اتفاقاً می‌خواهم در این‌جا به موضوعی اشاره بکنم. بعضی از دوستان مترجم هم از آن‌طرف بوم می‌افتند. مثلاً بعضی دوستان هستند که می‌گویند فرانسوی‌ها خیلی مبادی آداب هستند، محال است مثلاً ما در متن‌های آن‌ها فحش ببینیم، تو چرا این‌طور ترجمه کرده‌ای؟ انگار درنظر نمی‌گیرند که همه کشورها تغییر کرده‌اند، همه جوان‌هایی دارند با سبک زندگی مختص به خود، همه معتاد و ولگرد و بی‌خانمان دارند و نمی‌توان با لحن کتاب‌های «ویکتور هوگو» آن‌ها را ترجمه کرد! مگر ما الان در کشور خودمان، به سبک مردمان زمان «فردوسی» و «سعدی» حرف می‌زنیم؟ کافی است در خیابان انقلاب راه بروید و در کافه‌های آن لختی بنشینید و دیالوگ جوان‌ها را گوش بدهید. همین کار را در خیابان‌های پاریس هم انجام بدهید. آن‌وقت است که می‌فهمید من چه می‌گویم. اما این که بخواهیم

به طور سرخود، زبان مخفی وارد ترجمه بکنیم اصلاً جایز نیست. من از این موضوع دل پری دارم و هرچه بگویم کم است.

نی نوا: شما از نویسنده‌های مختلفی کتاب ترجمه کرده‌اید. با این حال، هیچ وقت دوست داشتید مترجم فارسی یک نویسنده خاص باشید؟

فلاح فرد: بله. من دوست دارم مترجم فارسی «ژوئل پومرا» و «فلوریان زلر» باشم. دو نویسنده‌ای که خودم کشف‌شان کردم. چند اثر از آن‌ها ترجمه کرده‌ام و به چاپ رسیده‌اند و روی صحنه هم اجرا شده‌اند. با آن‌ها از نزدیک آشنا شده‌ام و شیفته سبک نگارش آن‌ها هستم. مدت‌هاست در تلاشم شرایط مناسبی ایجاد بشود و این دو نویسنده با آثار خود به ایران بیایند. کارهایی انجام شده و در حال برنامه‌ریزی هستیم. حتی سال ۲۰۱۴ به منظور تهیه مستندی از کمپانی «پومرا» به فرانسه سفر کردم که یکی از بهترین تجربیات حرفه‌ایم بود.

نی نوا: ترجمه از دیرباز انتقال‌دهنده فرهنگ و اندیشه به کشور ما بوده است ولی ظاهراً ترجمه همیشه راهی یک طرفه بوده. چه باید کرد که ترجمه را به داد و ستدی متقابل تبدیل کنیم؟

فلاح فرد: درست است. ترجمه باید دوطرفه اتفاق بیفتد ولی متأسفانه ما فقط یک طرفه پیش می‌رویم. آن‌هم به دلایل مختلف از جمله مسئله کپی‌رایت. من چندین بار آثار ایرانی را با موافقت نویسنده‌های آن‌ها به فرانسوی ترجمه کرده‌ام و برای چاپ به ناشران فرانسوی پیشنهاد داده‌ام، اما این طور که پیدا است، نمی‌توان این کار را شخصی پیش برد و حتماً باید در مقیاس بزرگ‌تری اقدام بشود تا قوانین مشخصی داشته و همه چیز واضح باشد. از جمله هزینه‌های چاپ و فروش و... امیدوارم این اتفاق بالاخره بیفتد. چون حق نویسنده‌های ماست که ادبیات معاصر فارسی در دنیا شناخته بشود. چرا ما نباید اندیشه و ادبیات خود را به جهانیان معرفی کنیم؟ چرا باید یک طرفه مروج فرهنگ و ادبیات دیگران باشیم؟ این کوتاهی از ما مترجم‌ها هم هست. کمی تبلیغ و راحت طلب.

نی نوا: به نظر می‌رسد در ادبیات جهان، با این که هم‌چنان آثار خوب و گاهی شگفت‌انگیز منتشر می‌شوند، اما اثری از غول‌های ادبیات همچون «داستایوسکی»، «تولستوی»، «جوئیس»، «فاکنر»، «بکت»، «مارکز»، «شکسپیر» و ... نیست. این وضعیت در ادبیات فرانسه به چه صورت است؟ آیا می‌توان امیدوار بود که از دل این ادبیات یک «پروست»، «هوگو» و یا یک «سلین» دیگر ظهور کند؟

فلاح فرد: یکی از دلایلی که موجب می‌شود به این نویسنده‌ها و آثاری که اشاره کردید توجه ویژه داشته باشیم، گذر زمان است. شاید نسل‌های بعدی، به نویسنده‌هایی که امروز می‌نویسند، به چشم «فاکنر»، «سلین»، «سعدی» و «فردوسی» بنگرند. چون سبکی که آن‌ها می‌نوشتند و مسائلی که بدان می‌پرداختند، زادهٔ زمانهٔ آن‌ها بوده است. امروزه نیازهای بشر و مشکلاتی که با آن‌ها دست‌وپنجه نرم می‌کند تغییر کرده‌اند. اگر هوگو «بینویان» را می‌نویسد و یا سلین از جنگ می‌گوید، مشکلات انسان قرن خود را به تصویر می‌کشند. حال اگر مثلاً «فلوریان زلر» یا «ژوئل پومرا» نمایشنامه‌ای می‌نویسد، معضل بشر امروز را بیان می‌کند. پس نه می‌توان انتظار داشت نویسنده‌های امروز با همان سبک و سیاق بنویسند و نه تأثیرگذار خواهد بود اگر هنوز هم از جنگ جهانی دوم بنویسیم. امروز ما با موضوع‌های مختلفی همچون کهن‌سالی و تنهایی، ایدز و آلزایمر، تک‌سلولی شدن خانواده، رکود اقتصادی بازار جهانی و... دست‌وپنجه نرم می‌کنیم؛ پس وقتی «فلوریان زلر» «پدر» را می‌نویسد، او «ویکتور هوگو» عصر خود است. اگر «ژوئل پومرا» از رکود اقتصادی و بسته‌شدن کارخانه و مسائل پس از آن می‌نویسد، یعنی «سلین» عصر خود است. اگر «دوید فوئنکینوس»، «املی نوتومب» و... می‌نویسند، می‌توانند نویسنده‌های بزرگ عصر خود باشند.

نی‌نوا: شما غیر از رمان، نمایش‌نامه‌های زیادی هم ترجمه کرده‌اید. از آن‌جا که شما بازیگر تئاتر هم هستید، بفرمایید چه نسبتی بین مترجمی و بازیگری وجود دارد؟ اصلاً مقایسه کردن این دو با هم درست است یا خیر؟

فلاح فرد: ترجمه و بازیگری از این جهت به هم شبیه‌اند که هر دو هنر هستند. علاوه بر این، مخصوصاً در ترجمهٔ نمایشنامه، این دو می‌توانند به یکدیگر کمک برسانند و مکمل هم باشند. وقتی مترجم بازیگر نیز هست و همچون بازیگر قدرت تحلیل دارد، ناخودآگاه هنگام ترجمهٔ نمایشنامه، جای تمام شخصیت‌ها بازی هم می‌کند و خود را جای آنها می‌گذارد و قبل از این که روی صحنه به شخصیت‌ها جان ببخشد، روی کاغذ به آن‌ها جان می‌بخشد.

نی‌نوا: ترجمهٔ نمایشنامه با هدف اجرا و با هدف چاپ چه تفاوتی با هم دارند؟

فلاح فرد: در ترجمهٔ نمایشنامه، چه برای اجرا چه برای چاپ، شما امانت‌دار نویسنده هستید و باید به‌درستی همه‌چیز را منتقل بکنید. تنها نکته‌ای که وجود دارد این است که نمایشنامه متنی است متشکل از گفت‌وگو میان آدم‌هایی در موقعیت مکانی و زمانی خاص. بنابراین، بعد از این که نمایشنامه ترجمه می‌شود، در اجرا ممکن است تغییر کند. بازیگران ممکن

است با توجه به نقشی که دارند، چیزهایی به متن اضافه یا از آن کم نکنند. من معمولاً تا جایی که به متن اصلی ضربه نخورد با این موضوع مخالفتی ندارم. این اتفاق هم زیاد نمی‌افتد. چون با تئاتر آشنا هستم معمولاً دیالوگ‌ها را طوری می‌نویسم که بازیگر هنگام تلفظ کلمه‌ها احساس راحتی بکند. ترجمه نمایش‌نامه با ترجمه ادبی بسیار متفاوت است. مترجم باید کلمه‌هایی را انتخاب کند که هم مفهوم و رسا باشد، هم بازیگر به راحتی آن را تلفظ کند، هم تماشاچی لذت ببرد.

نی‌نوا: آیا تاکنون به درخواست کارگردان‌ها یا سالن‌های نمایش نمایشنامه‌ای را ترجمه کرده‌اید؟

فلاح‌فرد: خیر. همه نمایشنامه‌ها را ابتدا ترجمه و چاپ کرده‌ام و سپس گروه‌ها از من درخواست کرده‌اند که آنها را به صحنه ببرند.

نی‌نوا: آیا تا به حال شده که در حین تمرین با بازیگرها یا کار با کارگردان، متن ترجمه خود را ویرایش و اصلاح کنید؟ اصولاً در فضای تئاتر ما چنین چیزی امکان دارد؟

فلاح‌فرد: متأسفانه پیش نیامده که هم‌زمان و قبل از چاپ اثر این کار را انجام بدهم. ولی این حالت ایده‌آل است. چرا که ممکن است بازیگر حین ادای جمله‌های خود، کلمه‌هایی به کار ببرد که حس کنید از کلمه‌هایی که شما انتخاب کرده‌اید بهتر است. در فضای تئاتر ما ممکن است برای برخی متن‌های تألیفی این اتفاق بیفتد. یقیناً این کار تأثیر مثبتی بر کیفیت ترجمه خواهد داشت. من شخصاً از این موضوع استقبال می‌کنم.

نمونه ترجمه

نمایش‌نامه «پدر»، نوشته «فلوریان زلر»

در همان سالن. آندره تنهاست.

آندره: باید شماره اون و کیله رو پیدا کنم. باید بهش زنگ بزنم. آره. این همه سال زندگی نکردم که با من مثل... این طوری رفتار کنن. نه. باید یه زنگی بزنم... آره. یه وکیل. دختر خودم... دختر خودم...

ناگهان مردی وارد می‌شود.

مرد: همه چی مرتبه؟

آندره: ببخشید؟

مرد: همه چی مرتبه؟
آندره: شما این جا چیکار می کنید؟
مرد: ببخشید؟
آندره: توی خونه من چیکار می کنید؟ توی آپارتمان من چیکار دارید؟
مرد: آندره، منم... پی‌یر.
آندره: هان؟
مرد: من رو نمی شناسید؟ منم، پی‌یر...

Le père de Florian Zeller

Dans le même salon. André est seul.

André: Il faut que je retrouve le numéro de cet avocat. Et que je l'appelle.
Oui. Je n'ai pas vécu toutes ces années pour me faire avoir comme un...
Comme ça. Non. Il faut que je passe un coup de fil de... Oui. Un avocat. Ma
propre fille... Ma propre fille...

Soudain un homme entre.

L'Homme: Tout va bien?

André: Pardon?

L'Homme: Tout va bien?

André: Qu'est ce que vous faites là?

L'Homme: Pardon?

André: Qu'est ce que vous faites chez moi? Qu'est ce que vous faites dans
mon appartement?

L'Homme: André, c'est moi... Pierre.

André: Hein?

L'Homme: Vous ne me reconnaissez pas? C'est moi, Pierre...

نمایی از نمایش «پدر» با ترجمه و بازی خانم ساناز فلاح فرد در کنار استاد چنگیز جلیلوند

